چیستی مرگ از دیدگاه ملاصدرا و علم پزشکی

زهرا براتی[الف]، احسان کردی اردکانی[ب*]، احمد شه‌گلی[ج]

[الف]مرکز تحقیقات علوم اعصاب، دانشگاه علوم پزشکی کرمان، کرمان، ایران
[ب] گروه معارف اسلامی، دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه اردکان، اردکان، ایران
[ج]گروه فلسفهٔ اسلامی، مؤسسهٔ پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران

چکیده

سابقه و هدف: یکی از مسائل بحث‌برانگیز معاصر، مرگ و چالش‌های مرتبط با آن است. این موضوع در فلسفه و پزشکی مورد بررسی قرار گرفته است. هدف این پژوهش بررسی چیستی مرگ از دید ملاصدرا و علم پزشکی (سنتی و مدرن) می‌باشد.

مواد و روش‌ها: روش این پژوهش، از نوع تطبیقی است که با رجوع به منابع کتابخانه‌ای و تحلیل چیستی مرگ به مقایسهٔ دیدگاه ملاصدرا و پزشکی در این زمینه پرداخته می‌شود.

یافته‌ها: علم پزشکی در تبیین موضوع مرگ، بر علائم جسمانی تکیه دارد (علت قابلی). پزشکی مدرن مرگ را اموری نظیر «توقف نَفَس»، «توقف قلب و عدم جریان خون در بدن» و... می‌داند. در طب سنتی نیز مرگ، معادل ازبین‌رفتن حرارت غریزی است. در فلسفهٔ ملاصدرا این امور بیان علت قابلی مرگ است و حقیقت و ضرورت مرگ را تبیین نمی‌کند. مطابق دیدگاه او در مرگ طبیعی، نفس انسان در اثر حرکت جوهری کمالاتی را کسب می‌کند و هنگامی که از طریق بدن به کمالات شایستهٔ خود رسید، بدن را رها می‌کند و مرگ واقع می‌شود. بنابراین در نگاه ملاصدرا مرگ طبیعی، نتیجهٔ کمال نفس است. این رویکرد، رویکردی متافیزیکی از مسئلهٔ مرگ و تبیین حقیقی ضرورت مرگ است.

نتیجه‌گیری: بحث ملاصدرا از مرگ فراتجربی است که در آن با روش استدلالی، تحلیل جدیدی از مرگ انسان ارائه داده می‌شود و در این راستا حقیقت و ضرورت مرگ روشن می‌شود، اما رویکرد علم پزشکی، مبتنی بر تجربه و بیان علت قابلی مرگ است که هیچ‌گاه ضرورت مرگ را تبیین نمی‌کند. از این‌جهت این دو از یک موضع دربارهٔ مرگ صحبت نمی‌کنند.

کلیدواژه‌ها: مرگ، نفس، بدن، فلسفه، پزشکی

تاریخ دریافت: تیر ۱۴۰۰
تاریخ پذیرش: بهمن ۱۴۰۰

مقدمه:

برخی از پدیده‌ها دارای ابعاد مختلفی هستند و این، زمینه را برای مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم می‌سازد. پدیدهٔ مرگ نیز از این قبیل است که در فلسفه و پزشکی با تفاوت در روش و رویکرد از آن بحث شده است. دانشمندان علوم تجربی و از جمله علم پزشکی، با نگاه تجربی صرف به بررسی این موضوع پرداخته‌اند و در این رویکرد مرگ را با توجه به بدن و امور بدنی تحلیل کرده‌اند؛ هرچند در بیان وقوع مرگ، بین پزشکی جدید و طب سنتی تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود. در حکمت صدرایی در سطحی فراتر از نگاه تجربی، به مسئلهٔ مرگ پرداخته شده است؛ بدین صورت که در تفسیر مرگ، نفس (نه بدن) نقش اساسی دارد و رسیدن آن به کمالات شایسته، باعث مفارقت آن از بدن می‌شود. در این رویکرد (که تفاوت اساسی با علم پزشکی و حتی فلاسفهٔ قبل از ملاصدرا دارد) نفس در مسیر تکاملی خود (براساس حرکت جوهری و اشتداد وجودی) از بدن به‌عنوان وسیلهٔ رسیدن به کمال استفاده می‌کند و اتحاد وجودی با آن دارد. زمانی که نفس به کمال شایسته خود رسید، بدن را رها می‌کند و به‌سوی عوالم بالاتر مهاجرت می‌کند (۱). درواقع علت مرگ از دید ملاصدرا کمال نفس است، نه نقصان بدن. به‌نظر می‌رسد در بیان ضرورت

* فرد مسئول مکاتبات: e.kordi@ardakan.ac.ir

مرگ، تفسیر ملاصدرا تحلیل بهتری نسبت به دیدگاه‌های گذشته ارائه می‌کند. در این مقاله به بررسی مرگ و اقسام و علت آن از دیدگاه علم پزشکی و حکمت صدرایی پرداخته می‌شود. مسئلهٔ اصلی این مقاله این است که مرگ در فلسفهٔ ملاصدرا و علم پزشکی چگونه توصیف می‌شود و نقاط اشتراک و افتراق آن کدام است.

مواد و روش‌ها:

این پژوهش براساس روش تطبیقی است. مهم‌ترین کتب طب سنتی که در این تحقیق استفاده شده عبارتند از: *القانون، فی بیان الحاجه الی الطب و الاطباء و وصایاهم، ذخیرهٔ خوارزمشاهی، مفرح القلوب و خلاصه الحکمه*. در زمینهٔ پزشکی مدرن نیز به کتب پزشکی قانونی و در زمینهٔ فلسفه نیز به کتب اصلی فلسفهٔ صدرایی مانند: *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، الشواهد الربوبیه، زاد المسافر، المظاهر الالهیه* و... مراجعه شده است. همچنین برای جست‌وجو، از نرم‌افزارهای نور شامل حکمت اسلامی و جامع طب بهره گرفته و در جست‌وجو از کلماتی مانند نفس، روح، مرگ، حرکت جوهری، ضرورت مرگ، علت قابلی و... استفاده شده است.

یافته‌ها:

تبیین مرگ از دیدگاه ملاصدرا

دیدگاه ملاصدرا دربارهٔ مرگ در سه محور چیستی مرگ، انواع مرگ و علت مرگ بیان می‌شود:

الف) چیستی مرگ

از دیدگاه ملاصدرا حقیقت انسان به نفس اوست و نفس امری مجرد است که قابل‌زوال نیست، لذا مرگ از دید او، نابودی انسان نیست، بلکه نوعی انتقال، تحول و تکامل است که بر نشئه‌ای از نشئت وجود انسان عارض می‌شود. برخی مکاتب، انسان را فقط بدن مادی می‌دانند و مرگ را پایان زندگی انسان قلمداد می‌کنند؛ زیرا در انسان حقیقت دیگری وجود ندارد که از گزند فساد و تباهی مصون باشد. در این دیدگاه، «مرگ» منتفی‌شدن وجود فرد انسانی است. براساس دیدگاه ملاصدرا مرگ «قطع تعلق نفس از بدن» است (۲). این تعریف بر پیش‌فرض‌هایی نظیر وجود نفس، ارتباط و ترکیب بین آن دو و درنهایت بقای نفس مبتنی است. ملاصدرا برای انسان چهار حیات «گیاهی، جانوری، نطقی و قدسی» قائل است و دو حیات اول را دنیایی و دو حیات دیگر را اخروی می‌نامد (۳). او مرگ را انقطاع حیات نباتی و حیوانی انسان می‌داند و تأکید می‌کند که از روی عمد، لفظ «انقطاع» را به‌کار برده است و نه «انعدام» را؛ چون هر آنچه از اشیا یافت می‌شود، انعدام آن ممکن نیست (۳).

از دیدگاه ملاصدرا مرگ بالذّات بر بدن‌ها و مرگ بالعرض بر نفوس عارض می‌شود و چیزی جز خروج نفس از بدن نیست (۴). او این مفارقت و رهاکردن بدن را امری فطری و ذاتی (۵) و امری به‌جا و حتمی می‌داند که بین انسان و آنچه غیر او و صفات لازمهٔ اوست، جدایی می‌افتد و مرگ بر اوصاف وارد می‌شود، نه بر ذوات (۳). با توجه به اینکه غایت هر موجود اخسی، وصول به موجود اشرف است و غایت اشرف موجودات یعنی انسان نیز وصول به خداوند و ملکوت است، مرگ چیزی جز اقبال تدریجی نفس به خداوند و ملکوت نیست (۳).

او معتقد است در هنگام مرگ، تعلق نفس به بدن به‌طور کلی قطع می‌شود و در این هنگام نفس هیچ اشتیاقی به بدن ندارد (۱) و آنچه از قوا و کیفیات توسط نفس بر آن افاضه می‌گردد و همگی در حکم جامه‌ها و زینت‌های آن بود، قطع و ریشه‌کن می‌شود و بدن دوباره به صرافت هیولایی خویش که از هر زینتی برهنه بود بازمی‌گردد به‌طوری‌که انسان از مشاهدهٔ اجساد مردگان وحشت‌زده می‌شود (۵). از نظر ملاصدرا مرگ، آخرین منزل دنیا و نخستین منزل آخرت است که گویی برزخی میان دنیا و عقبی است (۶). ملاصدرا برای تبیین بهتر مرگ از تمثیل‌های متعددی استفاده کرده است. در تفسیر سورهٔ جمعه از تمثیل صنعت‌کار بهره می‌گیرد و بدن را برای نفس مانند دکان برای صنعت‌کار و اعضا را به‌منزلهٔ آلات و صنایع دکان می‌داند که اگر خراب یا کند شوند، صنعت‌کار توانایی ساختن چیزی را ندارد، مگر آن که دکان دیگری بسازد (۷).

ب) اقسام مرگ

ملاصدرا در آثار خود به سه نوع مرگ طبیعی، اختراعی و ارادی اشاره کرده است. او انزجار نفس از بدن و روی‌گردانیدن آن از عالم حواس و روی‌آوردن تدریجی آن به‌سوی خدا و

ملکوت را (زمانی که به‌دنبال پیشامدها و حوادث نباشد) مرگ طبیعی، قضایی و حتمی می‌نامد و خروج نفس از بدن به‌دلیل آسیب‌دیدن و خرابی بدن را مرگ اخترامی می‌داند. ملاصدرا به‌منظور تبیین تفاوت مرگ طبیعی و اخترامی از مثالی استفاده می‌کند. او بدن را به کشتی بادبانی و نفس را به باد تشبیه می‌کند و می‌گوید که خرابی کشتی از دو جهت است: یک جهت فساد و خرابی کشتی و ازهم‌پاشیدن ترکیب آن که اگر مرمت و تعمیر نشود، غرق می‌گردد (مرگ طبیعی)؛ جهت دیگر خرابی کشتی به‌جهت قدرت بادی که با کشتی برخورد می‌کند و موجب حرکت آن می‌شود (مرگ اخترامی) که در این هنگام کشتی توان تحمل چنین قدرت و فشاری را ندارد؛ به همین جهت در مقابل فشار باد ضعیف می‌شود و اجزای آن از هم فرومی‌پاشد (۳). ملاصدرا از مرگ دیگری هم در آثار خویش یاد می‌کند و آن مرگ ارادی است که عرفاً به‌دنبال مراقبت از نفس، قادر به جدایی اختیاری نفس از بدن خود هستند (۴) و آنچه برای غیرعارف به‌سبب مرگ طبیعی رخ می‌دهد برای عارف کامل به‌سبب مرگ ارادی حاصل می‌شود (۵).

ج) علت مرگ

از دیدگاه فیلسوفان قبل از ملاصدرا در هریک از مرگ‌های اخترامی و طبیعی فساد از ناحیهٔ بدن، سبب قطع تعلق نفس از بدن می‌شود. در مرگ طبیعی این امر تدریجی و در اخترامی دفعی و ناگهانی صورت می‌گیرد؛ دیدگاه ملاصدرا درباره علت مرگ اخترامی همان دیدگاه رایج است، اما در مرگ طبیعی چون نفس به کمال رسیده است توجه خود را از بدن قطع می‌کند؛ بنابراین ابتکار ملاصدرا در تبیین علت مرگ طبیعی است که با رویکردی وجودی به غایت ذاتی و سبب حقیقی علت مرگ می‌پردازد.

ملاصدرا معتقد است براساس حرکت جوهری همهٔ اشیای عالم در حال حرکت به‌سوی غایت هستند. این حرکت، ذاتی و طبیعی آنهاست. درنتیجه، غایت اشیای عالم به فعلیت‌رسیدن قوهٔ آنهاست. از دیدگاه ملاصدرا، نفس انسانی ابتدا به‌صورت ماده است که قابلیت تبدیل به مجردشدن را دارد و براساس حرکت جوهری به‌طرف تجرد حرکت می‌کند. پس از رسیدن بدن به رشد نهایی، هرچه نفس، قوی‌تر و کامل‌تر می‌شود، بدن ضعیف‌تر می‌شود. در ایام پیری توجه نفس به عالم تجرد قوی‌تر می‌شود و به موازات آن از تدبیر بدن و قوای آن منصرف می‌شود. در اثر کاهش توجه نفس به بدن، اختلالاتی در قوای نفسانی و اعضای بدن حاصل می‌شود و این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که نفس بهرهٔ کامل خود را از عالم ماده درمی‌یابد و به‌دنبال آن توجهش به‌طور کامل از بدن قطع می‌شود و مرگ طبیعی رخ می‌دهد (۸). بنابراین مرگ طبیعی، انزجار نفس از بدن و روی‌گردانیدن آن از عالم حواس و روی‌آوردن تدریجی به‌سوی خدا و ملکوت است و دلیل این امر این است که نفس می‌خواهد به جوهر غایی خود برسد. ملاصدرا معتقد است در نهاد هر نفسی عشق به پایداری و بقا نهفته است. شوق نفس به مقام عقل از شوقش به مرتبهٔ طبیعت (در صورت بیمارنبودن نفس) بیشتر است، پس به‌واسطهٔ این شوق چون به مقام عقل رسد، طبیعت را رها و کوچ می‌کند (۱).

ملاصدرا در *اسرار الآیات* ثابت می‌کند که برای انسان مقامات و مراتب وجودی قبل از وجود دنیایی بوده است و باید بار دیگر به آن مقامات وجودی بازگردد (۶) و این برای او یک ضرورت است. از طرفی سنت رحمت الهی، چنین است که جلوی امر ضروری که اشخاص بنا بر طبیعتشان به آن نیاز دارند، گرفته نشود (۹).

تحلیل دیدگاه ملاصدرا

از دیدگاه ملاصدرا دربارهٔ مرگ، نکات زیر مطرح می‌شود:

۱. دیدگاه ملاصدرا در مورد مرگ مبتنی بر مبانی هستی‌شناختی (اصالت وجود، حرکت جوهری و...) و انسان‌شناختی (حدوث جسمانی نفس، حرکت جوهری نفس و...) است. هریک از این آرا یا به‌طور مستقیم یا با واسطه در تبیین موضوع مرگ مؤثرند. بنابراین رویکرد او به موضوع مرگ، رویکرد فلسفی مبتنی بر آرای خاص خود در فلسفه است. براساس دیدگاه ملاصدرا، مرگ یک امر وجودی است نه عدمی و معنی آن انتقال از یک نشئه به نشئهٔ دیگر است.

۲. محل نزاع در بحث علت مرگ، مرگ طبیعی است نه مرگ اخترامی. زیرا در مرگ اخترامی عامل بیرونی سبب از بین رفتن وضعیت مناسب بدن برای تعلق نفس به آن می‌شود.

۳. رویکرد ملاصدرا از مرگ هستی‌شناسانه است که در این نگاه، پیوند حقیقی بین انسان و مرگ برقرار می‌شود و براساس آن مرگ برای انسان ضرورتی است که ریشه در تطور وجودی انسان در نشئت مختلف هستی او دارد؛ مقصود از ضروری بودن مرگ آن است که نفس انسانی براساس حرکت جوهری و تکامل ذاتی از قوه به فعلیت در حال حرکت است به همین دلیل نفس از عالم طبیعت به‌طور تکوینی رو به‌سوی عالم آخرت دارد و این اشتداد وجودی و توجه به عالم آخرت باعث بی‌توجهی تدریجی نفس از بدن می‌شود تا به مرحله‌ای برسد که نفس در سیر وجودی خود به بدن نیاز نداشته باشد و آن را رها کند (۲).

۴. در کنار رویکرد فلسفی به مرگ، رویکردهای کلامی قرار دارد. دیدگاه ملاصدرا نسبت به رویکردهای کلامی برتری دارد؛ زیرا ملاصدرا ضرورت و سبب بالذات مرگ را برای تمامی افراد اثبات می‌کند درحالی‌که در رویکردهای کلامی، هیچ‌گاه ضرورت مرگ اثبات نمی‌شود و آنچه به‌عنوان سبب مرگ ذکر می‌کنند درواقع، غایات عرضی مرگ است، لذا نمی‌تواند مبدأ برهان باشد.

مرگ از دیدگاه علم پزشکی مدرن

۱) تعریف مرگ

طب نوین تعاریفی برای مرگ ارائه داده است که در گذر تاریخ دچار تغییر و تحولاتی شده‌اند. پزشکان در قرن هجدهم مطمئن بودند که مرگ زمانی اتفاق می‌افتد که فعالیت‌های قلب و ریه‌ها متوقف شوند، اما تست‌های مناسب برای تشخیص آن وجود نداشت. در طول تاریخ تا اوایل قرن بیستم پزشکان در علوم پیکرشناسی (Anatomy) و کارکرد اعضای انسان اطلاعات کافی و گسترده نداشتند تا اینکه موفق شدند در انجام تست‌های تشخیصی مرگ، اشراف لازم را پیدا کنند. از قرن هجدهم تا بیستم وقتی ضربان قلب و تنفس فردی متوقف می‌شد آن را مرگ قلبی- ریوی می‌نامیدند. پس از آن زمان، اتفاق‌نظری پدید آمد که براساس آن هرگاه فعالیت قلب و ریه‌ها متوقف می‌شد آن فرد را مرده می‌انگاشتند؛ اگرچه معیارهای تجربی برای تشخیص مرگ که بیشتر به فرهنگ عامهٔ مردم، زنان، قصه‌ها یا خرافات استوار بود مورد شک و تردید قرار داشت (۱۰). با توجه به سوابق و مستندات تاریخی، تعاریف بیان‌شده برای مرگ را می‌توان براساس تاریخ دقیق آن به شرح زیر عنوان کرد:

۱. در سال ۱۷۸۷ مرگ را صرفاً توقف گردش خون می‌نامیدند.

۲. توقف همهٔ عملکردهای به‌هم‌پیوسته‌ای که مجموعاً زندگی فرد را تشکیل می‌دهد، تعریفی بود که در سال ۱۸۵۹ میلادی مطرح شد. در آن زمان تصور بر این بود که مرگ باید در قلب، ریه‌ها یا مغز آغاز شود که ارگان‌ها یا اندام‌های اعضای مذکور را «جمود دهلیزی» یا «سالن مرگ» نام نهادند.

۳. در تعریف دیگری که در سال ۱۹۹۴ متخصصان امر مطرح کردند مرگ را توقف دائم تمام عملکردهای جسمانی حیاتی در نظر گرفتند (۱۱).

در سال‌های اخیر دو تجربهٔ طبیعی بشر یعنی تولد و مرگ به مسئلهٔ پیچیده‌ای مبدل شده است. امروزه مفهوم مرگ در ادبیات علمی مورد بحث و گفت‌وگوی فراوانی قرار می‌گیرد. تعریف کلاسیک و قدیمی مرگ یعنی توقف عملکرد قلبی و ریوی هنوز هم در مورد مکان‌هایی که سیستم‌های حمایتی احیای قلبی- ریوی در آنجا وجود ندارد، نظیر محیط بیرونی یا خانه، دارای اعتبار است (۱۲).

دکتر دیمایو یکی از نویسندگان و متخصصان مجرب در حوزهٔ پزشکی قانونی در کتاب خود می‌نویسد: به‌دلیل پیشرفت‌های دانش پزشکی تعریف مرگ با مشکل مواجه شده است. در گذشته ایست دائمی قلب یا فعالیت تنفسی به‌عنوان مرگ تعریف می‌شد، ولی امروزه به کمک تجهیزات پزشکی می‌توان ضربان قلب و تنفس فرد را حفظ کرد، درحالی‌که با قطع آن، فعالیت‌ها متوقف خواهد شد. این مطلب مفهوم مرگ مغزی را تشریح کرده است (۱۳).

مرگ فرایندی است که در آن همهٔ اعضای بدن به‌طور هم‌زمان از کار نمی‌افتد. امروزه فناوری می‌تواند از عملکرد بسیاری از ارگان‌ها یا اندام‌ها حمایت کند و آنها را به حال اولیه برگرداند. ماشین‌های مصنوعی می‌توانند قلبی را که فاقد ضربان

است یا ریه‌ای را که نمی‌تواند تنفس کند به‌کار اندازند. موضوع زمان مرگ نیز پیچیده است. درک جدیدی از مرگ تا حد زیادی مرهون پیشرفت‌های فناوری در سیستم‌های حمایت‌کننده از حیات است. از نظر پزشکی قانونی ساده‌ترین و کامل‌ترین تعریف مرگ، قطع کامل و غیرقابل‌بازگشت فعالیت مراکز حیاتی بدن است (۱۴). اگر از تعاریف بیولوژیک یا فلسفی و غیره بگذریم از نظر پزشکی قانونی بهترین تعریف مرگ، گرچه خیلی قدیمی و کهنه است، همان تعریف فیزیولوژیک آن است. مرگ یعنی ازبین‌رفتن قطعی و برگشت‌ناپذیر اعمال قلبی، عروقی، تنفسی، حس و حرکت؛ چون فقدان قطعی آنهاست که بر مرگ حتمی سلول‌های مغزی که قاطع‌ترین علامت مرگ است صحه می‌گذارد (۱۵).

۲) اقسام مرگ

در بررسی‌های انجام‌شده روی کتب مرجع، تقسیم‌بندی‌های متعددی دربارهٔ مرگ یافت شد.

۱-۲. تقسیم‌بندی براساس فراگیری مرگ سلولی

در یک تقسیم‌بندی براساس اینکه تمامی نسوج گرفتار مرگ شده باشند یا اینکه نسجی سالم مانده باشد دو نوع مرگ را می‌توان مطرح کرد: مرگ جسمانی و مرگ سلولی. در صورتی که فرد به‌صورت غیرقابل‌برگشت قوای ادراکی خود را از دست بدهد و بیهوش شود و دیگر قادر به ارتباط‌گیری با محیط اطراف خود و درک محرک‌های حسی و حرکات ارادی نباشد، به آن مرگ جسمانی (Somatic) گویند. در این وضعیت فعالیت‌های رفلکسی عصبی ممکن است باقی بماند و سیستم تنفسی و جریان خون خودبه‌خود یا به‌طور مصنوعی به فعالیت خود ادامه دهد. در این حالت سلول‌های نسوج بدن (به‌جز سیستم عصبی مرکزی) زنده مانده و به عملکرد خود ادامه می‌دهند. در مرگ سلولی تمامی نسوج و سلول‌های آن مرده‌اند و دارای عملکرد و فعالیت متابولیک و تنفس هوازی نمی‌باشند (۱۶).

۲-۲. تقسیم‌بندی براساس سرعت حدوث مرگ

براساس سرعت حدوث مرگ نیز می‌توان آن را به سه دسته مرگ پیش‌بینی‌شده، مرگ سریع و مرگ‌های فجیع و آنی تقسیم کرد. مرگ پیش‌بینی‌شده، مرگی است که در اثر ابتلا به بیماری‌های لاعلاج، کهولت سن یا مسائل مشابهی که نزدیکان متوفی قبل از حدوث مرگ آن را پیش‌بینی می‌کنند، به‌وقوع می‌پیوندد. مرگ سریع، مرگی است که در چند ساعت یا حداکثر در چند روز قبل از آن شخص ظاهری سالم داشته و وقوع مرگ محتمل نبوده است. خودکشی‌ها، قتل‌ها، سوانح رانندگی، سوختگی و موارد مشابه از مرگ‌های فجیع و آنی هستند که معاینهٔ اجساد ناشی از آنها بر عهدهٔ پزشکان قانونی است (۱۴).

۳-۲. تقسیم‌بندی براساس مشخص یا نامشخص‌بودن علت مرگ

مرگ براساس مشخص یا نامشخص‌بودن علت آن به مرگ‌های غیرمشکوک و مشکوک تقسیم می‌شود. مرگ‌های غیرمشکوک، طبیعی یا پیش‌بینی‌شده به مرگ‌هایی گفته می‌شوند که علت آنها طبیعی و معلوم بوده و جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در کیفیت ایجاد آنها وجود ندارد. مرگ‌های مشکوک یا ناگهانی و غیرمترقبه به مرگ‌هایی گفته می‌شود که به‌طور ناگهانی عارض می‌شوند و غالب اوقات روشن‌کردن علت و کیفیت آنها ضرورت پیدا می‌کند (۱۵). این تقسیم‌بندی به بیانی دیگر در کتاب بریانت تحت عنوان مرگ طبیعی و غیرطبیعی آمده است: «مرگ طبیعی گونه‌ای از مرگ است که به‌موجب عواملی همچون اختلال در عملکرد اعضای حیاتی بدن، سالمندی و کهولت سن، ازکارافتادگی یا بیماری‌های عفونی عارض می‌شود. در مقابل رخداد مرگ طبیعی، مرگ غیرطبیعی وجود دارد که در اثر عواملی چون خودکشی، ازدست‌دادن جان در اثر حوادث طبیعی و دست‌ساز بشر به‌وجود می‌آید» (۱۷).

۳) تشخیص مرگ

در اواخر قرن هجدهم در اروپا و به‌خصوص مناطق آلمانی‌زبان، مکان‌هایی به نام پناهگاه حیات مشکوک به‌وجود آمد که محل مخصوص نگهداری شخص تازه‌درگذشته به‌مدت دو تا سه روز بود. تا نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی پزشکان به‌طور رسمی در مطالعهٔ مرگ نقشی نداشتند. اولین قانون اجباری‌بودن

تأیید مرگ توسط پزشک، در انگلستان در سال ۱۸۵۶ از مجلس گذشت و از سال ۱۸۵۰ به بعد گروه پزشکی در اکثر کشورهای صنعتی و شهرهای بزرگ، مراکزی را برای اعلام و گواهی فوت اشخاص تأسیس کردند (۱۸).

تشخیص مرگ در حال حاضر ممکن است در سه حالت زیر ضرورت پیدا کند که دو حالت اختصاصی اول از نظر تشخیص، حائز اهمیت بیشتری است:

۱. تشخیص زودرس مرگ: تشخیص اینکه توقف قلب و تنفس و به‌طور کلی اعمال مغزی، قطعی و برگشت‌ناپذیر است.

۲. تشخیص حالت اغمایی بدون برگشت یا زمان گذشته. این اغما که در سال‌های اخیر در سایهٔ پیشرفت‌های احیا مشاهده می‌شود حالتی است که در آن حرکات قلبی محفوظ است. در ظاهر حیات وجود دارد، اما مغز مرده و سلول‌های آن حتی متحمل تجزیهٔ خودبه‌خودی شده‌اند (مرگ تجزیه‌شده).

۳. تشخیص مرگ کامل: یعنی مرگ از جنبهٔ پزشکی قانونی که در آن تمام سلول‌ها به‌طور کامل مرده‌اند.

در عمل، تشخیص زودرس مرگ است که از نظر پزشکی قانونی ضرورت پیدا می‌کند و طرق گوناگون برای این منظور پیشنهاد شده است. بی‌حرکتی کامل، پریدگی رنگ، قیافهٔ مخصوص، شل‌بودن عضلات، گشادبودن مردمک چشم، افتادن فک تحتانی، ازبین‌رفتن کامل تمامی حس‌ها، فقدان تنفس و جریان خون از علائم آن می‌باشد. در بین تمامی این علائم آنچه اهمیت فوق‌العاده دارد توقف قلب و جریان خون است. با توجه به اینکه از نظر بالینی تشخیص توقف کامل آنها امکان‌پذیر نیست و ممکن است با وجود سکوت کامل قلب در معاینات گوناگون جریان خون خفیفی وجود داشته باشد که سلول‌های مغزی را در حال حیات نگه دارد، ضروری است که تشخیص توقف قطعی قلب به کمک آزمایش‌های دیگری تأیید شوند. این آزمایش‌ها که در سال‌های بسیار دور انجام می‌شد شامل موارد زیر است:

۱- کشیدن خون از قلب؛ ۲- گرفتن نوار قلبی؛ ۳- قطع شریان‌ها به‌ویژه شریان رادیال مچ دست؛ ۴- آزمایش ایکار؛ ۵- آزمایش ربویا؛ ۶- معاینات چشمی و مشاهدهٔ تغییرات عروق داخل چشم (۱۵).

۴) علائم و نشانه‌های مرگ

مرگ در نتیجهٔ به‌هم‌خوردن تعادل فیزیکی و شیمیایی و فیزیولوژیکی بدن به‌وقوع می‌پیوندد. قبل از وقوع مرگ اعمال تنفسی مختل می‌شود و هوشیاری از بین می‌رود، دید چشم‌ها تیره می‌شود، شنوایی تقلیل می‌یابد و رنگ چهره بی‌فروغ می‌شود. تمامی حالات مذکور را نزع می‌نامند.

به‌طور کلی زندگی انسان به یک‌باره پایان نمی‌پذیرد، بلکه مرگ به‌تدریج از مراکز حیاتی شروع می‌شود و به سایر نقاط و اعضا می‌رسد؛ یعنی در حقیقت مرگ عملی عارض شده و مرگ نسجی به‌دنبال آن می‌آید. از نظر بالینی شخص متوفی دارای نشانه‌های زیر می‌باشد: چشمان فرورفته، گونه‌های برآمده، شقیقه‌های گودافتاده، لب‌های آویزان رنگ‌پریده، چانهٔ فروافتاده، شلی عضلات، بی‌حرکتی کامل، فقدان حرکات تنفسی و تپش قلب، گشادی مردمک‌ها، ازبین‌رفتن احساسات و عکس‌العمل‌ها (۱۸).

به‌طور کلی نشانه‌های مرگ را می‌توان به دو دستهٔ کلی نشانه‌های ظاهری و حقیقی تقسیم‌بندی کرد:

۴-۱. علائم و نشانه‌های ظاهری

در این حالت اعمال تنفسی و حرکات قلبی بی‌نهایت خفیف می‌شوند و حتی ممکن است در ظاهر متوقف به‌نظر برسند. در اغلب اوقات با تنفس مصنوعی و رساندن اکسیژن و تحریک قلب با جریان برق یا الکتروشوک شخص به زندگی بازمی‌گردد.

۴-۲. علائم و نشانه‌های حقیقی

این علائم عبارت‌اند از: توقف جریان خون، توقف تنفس، اتساع و ثابت‌ماندن هر دو چشم و ازبین‌رفتن امواج الکتریکی مغز و قلب (۱۸). پس از وقوع مرگ حقیقی و هنگامی که دیگر شکی از نظر قطع تنفس و گردش خون برای پزشک باقی نماند، برای رفع هرگونه تردید و احتراز از اشتباه در تشخیص مرگ در گذشته‌های دور از راه‌های زیر برای اثبات مرگ استفاده می‌کردند:

۱. فروکردن سوزن با سرنگ داخل عضلهٔ قلب؛

۲. تزریق مادهٔ فلوئورسین زیر پوست، بروز رنگ سبز در ملتحمهٔ چشم و رنگ زرد پوست که از علائم زنده‌بودن فرد است؛

۳. قطع شریان (رادیال) در مچ دست یا یکی از شریان‌های سطحی دیگر و مشاهدهٔ خونریزی یا عدم خونریزی.

معمولاً مرگ حقیقی سه تا پنج دقیقه پس از قطع تنفس و جریان خون و به عبارت دیگر ظاهرشدن علائم ذکرشدهٔ فوق به‌وقوع می‌پیوندد (۱۸).

۵) مراحل مرگ

غالب نویسندگان برای مرگ دو مرحلهٔ مرگ ظاهری و قطعی را مشخص کرده‌اند. مرگ ظاهری در حقیقت یک حالت از زندگی است که زیر مرگ پنهان است و مشابه سنکوپ طولانی و شدید بوده و دارای علائم زیر می‌باشد: شل‌شدن عضلات، ازبین‌رفتن هوشیاری، توقف یا ضعیف‌شدن فوق‌العاده زیاد حرکات تنفسی و بالاخره خفیف‌شدن شدید حرکات قلبی به‌نحوی‌که غالب اوقات به‌سختی می‌توان وجود آن را معلوم کرد. اگر این حالت چند دقیقه (به‌طور متوسط ۵-۴ دقیقه) به‌طول انجامد و خون به سلول‌های مغزی نرسد، ضایعات دائمی و مرگ قطعی حاصل خواهد شد. به همین جهت شناسایی این مرحله از مرگ برای احیا و نجات شخص کمال اهمیت را داراست (۱۵).

در مرگ قطعی، اختلالات عملی ذکرشده قطعی و ضایعات اعضای مربوطه دائمی و برگشت‌ناپذیر شده است و اعمال قلبی، عروقی، تنفسی، حس و حرکت به‌طور کامل و برگشت‌ناپذیر از بین رفته و سلول‌های مغزی به‌طور حتم مرده‌اند (۱۵).

این نکته حائز اهمیت است که از نظر پزشکی، مرگ توقف کامل و بی‌بازگشت علائم حیاتی است و معمولاً ابتدا قلب از کار می‌افتد و در پی آن مرگ سلول‌های مغز فرامی‌رسد و در نتیجهٔ آن تنفس و حرکت از بین می‌رود. البته گاهی بالعکس، ابتدا مرگ بافت‌های مغزی پیش می‌آید که متعاقب آن تنفس قطع می‌گردد و در نتیجهٔ فقدان اکسیژن خون، موجب ازکارافتادن قلب می‌شود و در هر دو صورت مرگ قطعی و واقعی فرامی‌رسد، با این حال وقفهٔ اعمال حیاتی و حس و حرکت را همیشه نمی‌توان دلیل قطعی مرگ دانست؛ زیرا گاهی خفیف‌شدن بیش از حد اعمال حیاتی که به مرگ ظاهری منجر می‌شود و با وسایل معمولی نمی‌توان آن را اثبات کردد، ممکن است با مرگ قطعی اشتباه شود. از سویی دیگر بعضی از بافت‌های بدن حتی ۲۴ ساعت پس از فوت حرکات انقباضی داشته‌اند و از این‌رو گاهی هنگام تشریح در پزشکی قانونی قلب به‌حرکت درمی‌آید و غالباً ناظرین ناآگاه آن را حمل بر زنده‌بودن شخص می‌نمایند (۱۸).

مرگ از دید طب سنتی

۱) تعریف مرگ

تبیین طبی مرگ از دید اطبای سنتی تحت‌تأثیر دیدگاه فلسفی ایشان بوده است (۱۹).

در طب سنتی، دوران عمر انسان به چهار دوره تقسیم می‌شود که در هر دوره مزاجی خاص بر آن حکم‌فرماست. دوران عمر انسان عبارتند از: ۱- دورهٔ کودکی (مزاج گرم و تر)؛ ۲- دورهٔ جوانی (مزاج گرم و خشک)؛ ۳- دورهٔ میان‌سالی (مزاج سرد و تر) و ۴- دوران پیری (مزاج سرد و خشک).

از دید اطبای سنتی، انسان در آغاز تولد دارای رطوبت و حرارت غریزی است که نسبت آن دو مانند روغن چراغ به چراغ است؛ به هر میزان روغن چراغ کاهش پیدا کند، شعله نیز ضعیف‌تر می‌شود. در دوران پیری رطوبت بدن ضعیف می‌شود و به‌تبع آن حرارت غریزی نیز رو به ضعف و خاموشی می‌گراید (غلبهٔ خشکی و سردی). بنابراین مرگ (طبیعی) از دید اطبای سنتی ازبین‌رفتن حرارت غریزی در بدن است (۲۰). قطب‌الدین شیرازی در تعریف مرگ گفته است: «الموت هو عباره عن انطفاء الحراره الغریزیه لانتفاء الرطوبه الغریزی» ترجمه: مرگ ازبین‌رفتن حرارت غریزی است که به‌دلیل ازبین‌رفتن رطوبت غریزی حاصل می‌شود (۲۱).

۲) اقسام مرگ

مرگ در طب سنتی به طبیعی و اخترامی (مفاجاه) تقسیم می‌شود. تعریف مرگ طبیعی ذکر شد. اطبای سنتی در تعریف مرگ مفاجاه گفته‌اند: بیرون‌رفتن حرارت غریزی به‌خاطر سببی

از اسباب (۲۲). ابن‌سینا در کتاب *قانون* ضمن اشاره به مرگ طبیعی و اخترامی، مرگ طبیعی را خاموشی حرارت غریزی می‌داند که برای هر شخصی براساس مزاج اولیهٔ او تا زمان وجود حرارت غریزی مقدر شده است. او با استعانت از آیات قرآن، مرگ طبیعی را «اجل مُسمّی» می‌داند که برای هر زمانی کتابی است: «و لِکلّ منهم أجل مسمّی و لکلّ أجل کتاب» (۲۳).

حکیم ارزانی در این زمینه می‌فرماید: «موت در اصطلاح حکما دو گونه است: طبیعی و اخترامی. طبیعی آن است که رطوبت اصلی صرف شود و بالضرور موت واقع شود و اخترامی آن است که اگرچه رطوبت و حرارت غریزیه بر حال باشد اما از اسباب خارجیه چون قتل و غرق و امثال آن و از امور داخلیه چون امراض مهلکه و جز آن موت واقع شود؛ و اخترام به خای معجمه قطع است و این را موت غیرطبیعی نیز گویند» (۲۴).

۳) ضرورت مرگ

از دید اطبای سنتی مرگ ضرورت دارد و گریزی از آن نیست. قطب‌الدین شیرازی در این زمینه معتقد است که اندیشمندان در این که مرگ امری ضروری در این عالم است اتفاق‌نظر دارند مگر بعضی از قدما که معتقدند بقا در این عالم امکان‌پذیر است و با توجه به این اعتقاد برخی ادویه را برای رهایی انسان از مرگ تجویز کرده‌اند. از دید قطب‌الدین شیرازی بقا در عالم آخرت امکان‌پذیر است و در این عالم استمرار بقای بدن غیرممکن است و همچنین بقای دائمی انسان در عالم طبیعت با حکمت الهی منافات دارد (۲۱).

در بیان علت ضرورت مرگ (با توجه به عدم امکان بقای بدن) در کتاب‌های طب سنتی دلایلی ذکر شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱-۳. بدن انسان مرکب از اجزای متباینی (آب، خاک، آتش و هوا) است که به‌وسیلهٔ قاسری در بدن انسان جمع شده‌اند؛ از آنجا که طبق قوانین فلسفی قسر دوام ندارد (القسر لایدوم) لذا با ازبین‌رفتن قاسر، اجزای بدن انسان نیز متفرق می‌شوند و بدن از بین می‌رود (۲۵).

۲-۳. بدن انسان به تحلیل می‌رود و قوا باید بدل مایَتَحلّل را فراهم سازند. لکن از آن جهت که افعال قوای جسمانی متناهی است بدل مایتحلّل نیز متناهی خواهد بود و سرانجام بدن نیز عمر متناهی خواهد کرد و امکان بقای ابدی را نخواهد داشت (۲۱).

۳-۳. بقای بدن بدون غذا امکان‌پذیر نیست و قوهٔ غاذیه وظیفهٔ تغذیهٔ بدن را بر عهده دارد. ابزار قوهٔ غاذیه حرارت غریزی است. از آنجا که حرارت غریزی در بدن به‌تدریج رو به ضعف و سردی است قوهٔ غاذیه بدون این ابزار نمی‌تواند کار خود را انجام دهد؛ به همین دلیل بدن به‌تدریج دچار ضعف و سردی می‌شود و موت عارض می‌شود (۲۱).

ملاصدرا در اسفار (۵) و سایر کتب فلسفی (۲۶) این وجوه ضرورت مرگ را ذکر و اشکالاتی بر آن وارد می‌کند.

از آنجا که از دید اطبای سنتی مرگ امری ضروری است؛ بنابراین وظیفهٔ طب دفع مرگ نیست، بلکه حفظ صحت و دفع بیماری به‌قدر امکان خواهد بود (۲۱).

۴) علت مرگ

اطبای سنتی توجه ویژه‌ای به علت مرگ داشته‌اند و با دقت نظر در این زمینه، بین علت مرگ طبیعی و مرگ اخترامی تفاوت قائل شده‌اند.

علت مرگ طبیعی یا به‌سبب فساد مزاج قلب یا به‌سبب ضعف و تحلیل‌رفتن روح حیوانی است. هرکدام از آنها نیز به‌خاطر دلیل خاصی است. مثلاً در زمینهٔ سبب فساد مزاج قلب عقیلی خراسانی موارد ذیل را برمی‌شمارد: «یکی: الَم صعب که به قلب رسد؛ زیرا که قلب متحمّل آن نیست؛ دوم: حدوث کیفیت مفرطه از کیفیات ثمانیه مر او را؛ سوم: عروض کیفیت سَمّیه غریبه ردیه؛ چهارم: منسدّ گشتن مجرای نَفَس؛ چنان‌چه در اکثر امراض رأس و صدر می‌باشد» (۲۵).

سبب موت اخترامی، خروج ناگهانی روح حیوانی از بدن است؛ این خروج ناگهانی به دلایلی ممکن است واقع شود مانند شادی مفرط، خروج خون زیاد از قلب یا پرشدن قلب از خون که سبب بسته‌شدن رگ‌ها می‌شود و... (۲۰).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در طب سنتی نیز در مورد

مرگ به جنبهٔ بدنی و مادی آن توجه شده و سعی شده از طریق بررسی حالات بدن و اموری که به بدن مربوط می‌شود (مانند روح بخاری و قوای جسمانی) سبب مرگ را تبیین کنند.

مقایسه و تحلیل

از مقایسهٔ بین دیدگاه ملاصدرا و علم پزشکی دربارهٔ مرگ، نکات زیر به‌دست می‌آید:

۱. ملاصدرا رویکرد متافیزیکی به مرگ دارد و پزشکی رویکرد تجربی. اولی مبتنی بر برهان و استدلال است و دومی مبتنی بر تجربه. اولی همهٔ ساحت‌های وجودی انسان را مدنظر قرار می‌دهد و دومی صرفاً به ساحت جسم می‌پردازد. علم پزشکی در تعریف مرگ به توقف کامل و غیرقابل‌برگشت اعمال حیاتی بدن (قلب، ریه، مغز) به یک ساحت وجودی از انسان توجه دارد، ولی ملاصدرا جامع‌نگرانه، قطع رابطهٔ بین نفس و بدن مادی را اساس تعریف خود قرار می‌دهد. بنابراین این دو روایت از مرگ دو روایت متفاوت (نه لزوماً متناقض) است که سطح و منظر هریک تفاوت دارد. ملاصدرا از نگاه فلسفی و علوم تجربی، روایت تجربی از مرگ دارند. رویکرد فلسفی ملاصدرا به مرگ از طریق علوم تجربی قابل‌اثبات نیست همان‌گونه که قابل‌انکار هم نیست، بلکه از آنجا که سنخ آنها غیر از یکدیگر است با همدیگر تلاقی ندارند.

۲. این تفاوت منظر در تبیین چیستی مرگ، اقسام مرگ و علت مرگ به‌خوبی قابل‌مشاهده است. در هریک از این موارد در فلسفهٔ ملاصدرا مبنای تقسیم‌بندی، روش و رویکرد عقلی است لذا نیازی به تجربه و آزمایش برای اثبات دعاوی خود ندارد؛ اما در رویکرد پزشکی در مورد اقسام فوق روش تجربه و آزمایش است که معیار تقسیم‌بندی قرار گرفته است. مباحث مربوط به چیستی، اقسام و علت مرگ در پزشکی، مسبوق به مشاهدات بالینی است.

۳. در بحث انواع مرگ از دیدگاه پزشکی و تطبیق آن با حکمت متعالیه، تنها می‌توان به تقسیم مرگ به مرگ طبیعی و غیرطبیعی پرداخت. مرگ طبیعی از دیدگاه پزشکی گونه‌ای از مرگ است که به‌موجب عواملی همچون اختلال در عملکرد اعضای حیاتی بدن، سالمندی یا بیماری‌ها عارض می‌شود. بیماری‌هایی که به مرگ منجر می‌شوند در علم پزشکی در گروه مرگ‌های طبیعی قرار می‌گیرند، اما از نگاه حکمت متعالیه چون جزء تصادمات خارج از نفس هستند مرگ‌های اخترامی نامیده می‌شوند.

۴. در رویکرد پزشکی، با توجه به اینکه انسان ساحات وجودی متفاوتی دارد، صرفاً اختلال در بدن، سبب مرگ می‌شود لذا با توجه به تنوع ساحات وجودی، علت مرگ نیز می‌تواند متفاوت باشد و مسئلهٔ سبب مرگ نیز مسئله‌ای چندوجهی است. مرگ پدیده‌ای متافیزیکی است و عوامل غیرتجربی در حدوث آن، به‌عنوان علت قریب نیز می‌تواند مؤثر باشد. به‌طور کلی در این نحوه از تفسیر مرگ، پیوند آن با ماوراءالطبیعه قطع و صرفاً نگاه فیزیولوژی به این مسئله شده است (۲۷).

۵. در رویکرد پزشکی، ضرورت مرگ اثبات نمی‌شود؛ زیرا این رویکرد بر علوم تجربی مبتنی است و تجربه از اثبات ضرورت اشیا عاجز است. تجربه فقط می‌تواند بگوید تا کنون چنین بوده و نه اینکه دائماً چنین است و با بیان علت مادی حقیقت شیء و لزوم آن اثبات نمی‌شود، درحالی‌که در فلسفهٔ ملاصدرا، ضرورت مرگ اثبات فلسفی می‌شود (۲۷).

بحث و نتیجه‌گیری:

مسئلهٔ مرگ از جمله مسائل مهم در فلسفه و پزشکی است. یکی از ضرورت‌های این بحث، انجام مطالعات میان‌رشته‌ای در زمینهٔ مرگ است. مطالعات میان‌رشته‌ای در مسئلهٔ مرگ افق‌های جدید در فهم ما از ماهیت مرگ فراهم می‌آورد. در فلسفهٔ صدرایی و علم پزشکی، با رویکردی متفاوت به بررسی این مسئله پرداخته شده است.

در فلسفهٔ ملاصدرا در مورد چیستی، اقسام و علت مرگ صحبت به میان آمده است. مرگ از دید ملاصدرا عبارت است از قطع تعلق نفس از بدن (چیستی مرگ). او مرگ را به سه قسم طبیعی، اخترامی و ارادی تقسیم می‌کند (اقسام مرگ) و در بحث علت مرگ طبیعی، دیدگاه جدیدی را نسبت به فلاسفهٔ قبل از خود ارائه می‌کند. در نگاه او مرگ طبیعی به‌سبب رسیدن نفس به کمالات شایسته خود است و چون نفس از بدن به‌عنوان

ابزاری برای دستیابی به کمالات استفاده می‌کند، درنتیجه هنگام دستیابی به کمالات نیازی به ابزار ندارد و آن را رها می‌کند (علت مرگ).

در پزشکی مدرن هم در مورد مرگ مباحث متعددی مطرح شده است (تعریف، اقسام، تشخیص، علائم و مراحل مرگ). در زمینهٔ تعریف مرگ دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. برخی از پزشکان توقف نَفَس را نشانهٔ مرگ می‌دانند و برای این توقف نَفَس نشانه‌هایی ذکر کرده‌اند. گروهی از پزشکان مرگ را «توقف قلب و عدم جریان خون در بدن» می‌دانند و نشانهٔ آن را توقف نبض یا قلب و نبودن صدای حرکت قلب ذکر کرده‌اند. بعضی دیگر از پزشکان می‌گویند مرگ یعنی «سیطره‌نداشتن دستگاه عصبی بر بدن» و نشانهٔ آن این است که بدن متوجه هیچ‌گونه حرکت و احساسی نمی‌شود یا حدقهٔ چشم می‌ایستد و در برابر نور شدید هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد. برخی نیز مرگ را توقف دائم تمام عملکردهای جسمانی حیاتی در نظر گرفته‌اند. در زمینهٔ اقسام مرگ نیز تقسیمات گوناگونی از مرگ با توجه به جهات متعدد آن دیده می‌شود. تقسیم مرگ به مرگ جسمانی و ملکولی، مرگ پیش‌بینی‌شده و مرگ سریع، مرگ مشکوک و غیرمشکوک از این قبیل است. تشخیص مرگ به سه صورت است: تشخیص زودرس مرگ، تشخیص حالت اغمایی بدون برگشت یا زمان گذشته و تشخیص مرگ کامل. در زمینهٔ علائم مرگ می‌توان آنها را به علائم و نشانه‌های ظاهری و حقیقی تقسیم کرد. همچنین مراحلی نیز برای مرگ در پزشکی مدرن برشمرده‌اند مانند مرحلهٔ مرگ ظاهری و مرگ قطعی.

در طب سنتی نیز معتقدند مرگ ازبین‌رفتن حرارت غریزی بدن است (تعریف مرگ). مرگ در طب سنتی به طبیعی و اخترامی (مفاجاه) تقسیم می‌شود (اقسام مرگ). همچنین از دید آنان مرگ امری ضروری و قطعی برای انسان است و از آن گریزی نیست و دلایل متعددی در کتب طب سنتی برای این مطلب ارائه شده است (ضرورت مرگ). در زمینهٔ علت مرگ، اطبای سنتی، بین علت مرگ طبیعی و مرگ اخترامی تفاوت قائل شده‌اند. علت مرگ طبیعی به‌سبب فساد مزاج قلب یا به‌سبب ضعف و تحلیل‌رفتن روح حیوانی و سبب موت اخترامی، خروج ناگهانی روح حیوانی از بدن است که هرکدام از آنها به دلایلی ممکن است واقع شود (علت مرگ).

آنچه در تطبیق دیدگاه ملاصدرا و پزشکی می‌توان گفت اینکه بحث مرگ دارای جنبه‌های گوناگون متافیزیکی و فیزیکی است. در پزشکی با توجه به روش تجربی آن، به جنبهٔ جسمانی و تحلیل تجربی مرگ پرداخته شده است که در این سطح پزشکان تلاش‌های گوناگونی انجام داده و دستاوردهای چشمگیری را نیز داشته‌اند. اما در فلسفهٔ ملاصدرا از آنجا که بحث از مرگ جزو مباحث فلسفی است، با روش عقلی و با توجه به بنیان‌های فلسفی بدان پرداخته شده است. ملاصدرا مرگ را قطع تعلق نفس از بدن می‌داند (رویکرد متافیزیکی) که همراه با ظهور نشانه‌ها و علائمی در سطح بدن است که در پزشکی بدان پرداخته می‌شود (رویکرد تجربی). علت مرگ طبیعی نیز با توجه به حرکت جوهری و اشتداد وجودی نفس، رسیدن نفس به کمالات شایسته خویش است که لازمهٔ آن، عدم نیاز به بدن و رهاکردن آن است (رویکرد متافیزیکی)؛ بنابراین آنچه در پزشکی مدرن و طب سنتی در مورد علت مرگ بیان شده است، بیان علت قابلی مرگ است نه علت غایی آن؛ لذا می‌توان گفت رویکرد ملاصدرا در بحث مرگ توجه به نفس انسانی است، اما در پزشکی توجه به بدن انسان و فعل‌وانفعالات فیزیکی و شیمیایی می‌باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که چون در پزشکی به علت قابلی مرگ پرداخته می‌شود به هیچ وجه ضرورت مرگ اثبات نمی‌شود؛ زیرا علت مادی جهت ضرورت با چیزی ندارد چون همواره رابطه‌اش با آن چیزهایی که برایش رخ می‌دهد حالت امکانی دارد. بنابراین بحث از ضرورت مرگ براساس توجه به علت فاعلی و غایی آن است که در فلسفه بدان پرداخته می‌شود.

تضاد منافع:

این مقاله هیچ تضاد منافعی ندارد.

حمایت مالی:

این مقاله هیچ حامی مالی ندارد.

References:

1. Mullā Sadrā. *Mafatih al-Ghayb*. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation; 2007. [In Arabic].
2. Mullā Sadrā. *Al-Mabda‘ wa’l-Ma‘ad*. Edited by Ashtiani SJ. Tehran: Iranian Wisdom and Philosophy Association; 1975. [In Arabic].
3. Mullā Sadrā. *Al-Mazahir al-Ilahiyyah fi Asrar al-Ulum al-Kamaliyyah*. Tehran: Amirkabir; 1999. [In Arabic].
4. Ashtiani SJ. *Sharh bar Zad al-Musafir Mullā Sadrā*. Qom: Book Garden Publications; 1999. [In Persian].
5. Mullā Sadrā. *Al-Hikmah al-Muta'aliyah fi-l-Asfar al-'Aqliyyah al-Arba'ah*. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation; 2001. [In Arabic].
6. Mullā Sadrā. *Asrar al-Ayat wa Anwar al-Bayyinat*. Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation; 2010. [In Arabic].
7. Mullā Sadrā. *Tafsir Surah al-Jumu'ah*. Translated by Khajavi M. Tehran: Molly Publications; 2009. [In Persian].
8. Mesbah Yazdi MT. *Sharh Asfar al-Arba'ah.* Qom: Imam Khomeini Institute; 1996. Vol.8. [In Persian].
9. Mullā Sadrā. *Al-waridat al-Qalbiyyah*. Tehran: Iranian Wisdom and Philosophy Association; 1979. [In Arabic].
10. Crippen DW, editor. End-of-life Communication in the ICU: A Global Perspective. New York, NY: Springer New York; 2008.
11. Powner DJ, Ackerman BM, Grenvik A. Medical diagnosis of death in adults: Historical contributions to current controversies. The Lancet. 1996 Nov 2;348(9036):1219-23.
12. Khan FA. The definition of death in Islam: can brain death be used as a criteria of death in Islam. The Journal of IMA. 1986 Jun 25;18:18-21.
13. DiMaio D, DiMaio VJ. Forensic pathology. 2nd ed. CRC press; 2001 Jun 28.
14. Razi A, Jadari Abbasi M. Forensic medicine. Tabriz: Salar; 1999. [In Persian].
15. Ghazai S. Forensic medicine. Tehran: University of Tehran; 1994. [In Persian].
16. Knight's B, Saukko P. Knight's forensic pathology. 3th ed. New York: Oxford University Press Inc; 2004.
17. Bryant CD, editor. Handbook of death and dying. Sage; 2003.
18. Goodarzi F. Forensic medicine. Tehran: Einstein Publications; 1998. Vol.1. [In Persian].
19. Haji Monfarednejad M, Heidari M. Death in the perspective of Iranian traditional medicine, with an emphasis on AllamaQutb al-DinShirazi’s books. Medical History Journal. 2014 Nov.24 6(19):167-84.
20. Jurjani SI. *Al-Aghraḍ al-Ṭibbiyah wa al-Mabahith al-Alaiyah*. 1st ed. Edited by Tajbakhsh H. Tehran: Iran Culture Foundation Publications; 1966. [In Persian].
21. Qutb al-Din Shirazi M. *Bayān al-Hājah ilá al-Tibb wa-al-Atibbā' wa Ādābihim wa Wasāyāhum.* Tehran: Institute of Medical History Studies, Islamic and Complementary Medicine, Iran University of Medical Sciences; 2008. P:111-112. [In Arabic].
22. Qusuni M. *Qamus al-Atibba' wa Namus al-Alibba'*. 1st ed. Damascus: Assembly of the Arabic Language; 2000. [In Arabic].
23. Avicenna. *Al-Qanun fi al-Tibb* (The Canon of Medicine). Beirut: Dār Ihyā` al-Turāth al-Arabī; 2005. [In Arabic].
24. Arzani MA. *Mufarriḥ al-Qulub*. Lahore: Islamic Press; 2020. [In Persian].
25. Aqili Alavi Shirazi SMH. *Khulasat al-Hikmah*. Corrected by Nazem I. Qom: Ismailian Publications; 2006. [In Persian].
26. Mullā Sadrā. *Zad al-Musafir*. 3th ed. Qom: Islamic Propaganda Office; 2002. [In Arabic].
27. Shahgoli A. The cause of death from the point of view of Ibn Sina and Mulla Sadra. Ayeneh Marefat. 2012;12(2):95-118.